



خوانش اسطوره‌شناختی شعر «باد ما را خواهد بُرد» از دیدگاه نورتروپ فرای

سید رضا ابراهیمی^۱

استادیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی، واحد سنندج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنندج، ایران

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۴/۲۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۱۹

چکیده

نورتروپ فرای در کتاب کالبدشکافی نقد استدلال می‌کند که تمام گونه‌های ادبی از اسطوره سرچشمه می‌گیرند؛ به‌خصوص اسطوره زندگی قهرمان و دوره‌های زندگی او که فرای آن را با فصول سال تبیین می‌نماید. از نظر فرای فصول سال باز نمود می‌توس‌ها کهن‌الگوهایی است که بیانگر کم‌دی، تراژدی، رمانس و هزل است. منتقدان مجموعه «تولد دیگر» فروغ فرخزاد را تجلی دوره تکامل فکری و شعری وی می‌دانند که بافاصله زیادی از اشعار نخستین او؛ عمق نگاه و اندیشه‌ای ژرف به جهان هستی پیدا می‌کند. یکی از اشعار شایان توجه در مجموعه «تولد دیگر» شعر «باد ما را خواهد بُرد» است. این تحقیق سعی دارد با استفاده از خوانش کهن‌الگویی و به‌ویژه آرای نورتروپ فرای، تحول در بینش و اندیشه‌ای که شعر ارائه می‌کند را در کهن‌الگوهایی جستجو کند که با مفاهیمی از فصول سال بیان شده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد سوژه شعر با عبور از می‌توس عاشقانه و رمانس زندگی خود و ورود به ساحت می‌توس زمستان به درک و آگاهی و تجربیاتی جدید دست می‌یابد و به بیانی متفکرانه از مفهوم عشق می‌رسد. این تحول را می‌توان در تحول مفهوم عشق یافت که از مفهومی جسمانی، گذرا و همراه با ویرانی و سرما، به ساحتی آسمانی و جاودانه گذر می‌کند که آرامش‌بخش، گرم و حیات‌بخش است.

کلمات کلیدی: نقد اسطوره‌شناختی، می‌توس بهار و زمستان، نورتروپ فرای، باد ما را خواهد بُرد، فروغ فرخزاد.

۱. مقدمه

اگر شعر را آمیزه‌ای از اندیشه، معانی و صور خیال بدانیم، اندیشه‌های شاعر را می‌توان زبان او دانست و می‌توان اندیشه شاعر را در زبان او جستجو و جو کرد. همچنین با تحلیل زبان شعر می‌توان به عمق اندیشه او پی برد. اشعار فروغ فرخزاد در سه مجموعه اول یعنی «اسیر»، «دیوار» و «عصیان» چندان اندیشمندانه نیست و تفکرات شاعر ناپخته و بیشتر بیان حالات و احساسات وی در برهه‌ای از زندگی است که به اقتضای فضای فرهنگی و اجتماعی زمانه بیشتر سعی دارد صدای بلند زن ایرانی را در شعر معاصر برجسته نماید. فرخزاد پس از مدتی تحولی شگرف در آثار خود ایجاد می‌کند که بدون شک این تحول نتیجه دگرگونی و عمق یافتن اندیشه اوست. در دو اثر متأخر خود یعنی «تولد دیگر» و «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» صدای رسای زن ایرانی را در آثارش حفظ می‌کند و هم‌زمان به سمت تکامل پیش می‌رود. علاوه بر زبان و ساختار و توجه به سبک نیمایی و شعر نو، تکامل شعر فرخزاد بیشتر در اندیشه و تفکر شاعر رخ می‌دهد. مجموعه «تولد دیگر» گویی تولدی دوباره برای شاعر است که در آن به معرفت و شناخت عمیقی از مقام والای انسانی دست می‌یابد، روابط، احساسات، حالات روحی و نگاهش به مقوله مرگ، زندگی و عشق معنا و بعدی دیگر می‌یابد و پختگی و انسجام در جای‌جای اشعارش موج می‌زند (بختیاری، ۱۳۹۳). اکثر منتقدان مجموعه «تولد دیگر» را تجلی دوره تکامل فکری و شعری فرخزاد می‌دانند که بافاصله زیادی از اشعار نخستین او عمق نگاه و اندیشه‌ای که به جهان هستی پیدا می‌کند، ستودنی است (قویمی، ۱۳۸۴: ۲۸۱).

یکی از اشعار شایان توجه در مجموعه «تولد دیگر» فروغ فرخزاد که در زمان حیات شاعر به چاپ رسیده شعر «باد ما را خواهد بُرد» است. عنوان شعر فروغ «باد ما را خواهد برد» از همان ابتدا تداعی‌گر فلسفه نیستی و ازدست‌رفتن است. گویی سوژه شعر قرار است با جمله‌ای خبری که با فعل آینده نوشته شده از دوره‌ای از زندگی به دوره دیگر و یا از جایی به جای دیگر کوچ کند و ناخودآگاه به نظر می‌رسد این کوچ و گذار از برهه‌ای شاد و خوش از زندگی و مکانی گرم به برهه و مکانی سرد و یاس آلود است. روجا چمنکار (۱۳۹۹) در نوشته‌ای تحلیل با عنوان بازخوانی شعر «باد ما را خواهد برد» این شعر را یکی از پرارجاع‌ترین اشعار معاصر فارسی می‌داند که کهن‌الگوهای بینامتنی و موسیقی کلام شعر از دلایل این محبوبیت است. کهن‌الگوهای موجود در این شعر را می‌توان از دیدگاه نورتروپ فرای در چهار می‌توس برگرفته از فصول سال یعنی بهار، تابستان، پاییز و زمستان طبقه‌بندی نمود که در آن می‌توس پاییز و زمستان که بیانگر تراژدی و طنز و هزل است سهم بیشتری را در بر دارد.

واکاوی این کهن‌الگوها می‌تواند راهی برای رسیدن به ناخودآگاه شاعر باز نماید تا با تفسیر آن‌ها حالات درونی و احساسی شاعر و شعر را تفسیر نمود و با بهره‌گیری از بازنمون میتوس‌ها که بیانگر کمدی، تراژدی، رمانس و هزل است، به تحلیل چگونگی بیان احساسات شاعرانه پرداخت. در این شعر درون‌مایه‌هایی مانند باد، شب، دلهره و ظلم بیانگر می‌توس پاییز و زمستان در شعر فروغ است. درون‌مایه‌های شعری بیان بارقه‌های عاطفی و دلپسند و غم‌انگیزی است که اعمال انسان‌ها و سوژه در آن‌ها از حیطه رؤیا خلاص شده و به ساحت واقعیت قدم گذاشته است. همان‌طور که فرای در کتاب تحلیل نقد (۱۳۷۷) می‌نویسد سوژه تراژیک با گذر از دونیمه نیک‌فرجام و عاشقانه بهار و زمستان (می‌توس کمدی و رمانس) در نیمه‌راه با واقعیت دیگر زندگی یعنی تراژدی و هزل (می‌توس پاییز و زمستان) برخورد می‌کند که نشانی از بلوغ فکری سوژه و رسیدن به جایگاهی والا تر و ژرف‌تر است: قهرمان تراژیک آن‌قدر سر برافراشته و در معرض دید است که اگر صاعقه از آسمان فرود آید بر خرمن علف برخورد نمی‌کند؛ بلکه با او که به مثابه درختی تناور است برمی‌خورد که گویا باید او قربانی برق ملکوتی باشد (فرای، ۱۹۵۷: ۱-۲۵۰) می‌توس پاییز سرآغاز ورود به بعد دیگری از احساسات آدمی یعنی تراژدی است که در مقابل کمدی قرار دارد. شروعی برای ازدست‌داده، وانهادن، اندیشیدن و تجربه‌کردن است که در برابر به دست آوردن، نگه‌داشتن، احساس کردن و رؤیایپردازی است که آن را در می‌توس بهار و تابستان تجربه می‌کند. می‌توس پاییز تجربه بارقه‌های احساسی و غم‌انگیز ازدست‌دادن است که اعمال سوژه در آن‌ها از حیطه رؤیا خلاص شده و وارد ساحت تجربه می‌شود و آماده می‌شود تا با ورود به می‌توس زمستان که اسطوره تجربه است، ابهام‌ها و پیچیدگی‌های غیر آرمانی خود را تجربه و نهادینه نماید. می‌توان گفت تلاشی برای شکل‌دادن و پذیرفتن واقعیت‌های تلخ زندگی است.

پس از آرای مهم یونگ، فروید و فریزر، نظریات نورتورپ فرای را می‌توان از بنیادی‌ترین نظریات در حوزه نقد اسطوره‌شناسی دانست. همان‌طور که فروید ردپای اسطوره را در رؤیا می‌بیند، فرای نیز ردپای آن را در اثر نویسنده دنبال می‌کند فرای می‌نویسد، ادبیات «مکانی است که تخیلات ما ایده‌آل‌های خود را پیدا می‌کنند و سعی می‌کنند آن را به عقیده و عمل منتقل کنند، جایی که آن‌ها بینشی را می‌یابند که هم منزلت عزت و هم لذت زندگی است.» (فرای، ۱۹۹۰) و مطالعه انتقادی ادبیات راهی اساسی را برای «تولید بینشی از جامعه‌ای که می‌خواهیم در آن زندگی کنیم» در اختیار جامعه قرار می‌دهد. در این مقاله سعی شده با استفاده از خوانش کهن‌الگویی و به‌ویژه آرای نورتورپ فرای، شعر «باد ما را خواهد بُرد» اندیشه و بینشی که شعر از مفهوم «باد» ارائه می‌کند مورد ارزیابی قرار گرفته و درعین حال برخی دیگر از مفاهیم نهفته در متن آشکار شود. واکاوی بینش، تحول اندیشه و جهان‌بینی شعر یکی از اهدافی است که این مقاله می‌خواهد به آن دست یابد.

تحقیقات زیادی مشخصاً با رویکرد نقد اسطوره‌ای و استفاده از آرای نورتروپ فرای بر روی آثار فروغ فرخزاد صورت نگرفته است، اما پیشینه تحقیق این جستار سعی دارد مطالعاتی که نزدیک به این نوع نقد از اشعار فروغ است را در جهت رسیدن به درک عمیق‌تر اشعار او موردتوجه قرار داده و جنبه‌های جدیدی از تأویل متن با این رویکرد را در شعر موردنظر ارائه نماید.

زهره قربانی مادوانی و سمیه آقابابایی (۱۴۰۰) با استفاده از نظریه استعاره مفهومی و در جستاری مقایسه‌ای به بررسی ویژگی‌های شناختی، ساخت‌های فرهنگی، اجتماعی و جهان‌بینی اشعار فروغ فرخزاد و غاده‌السمان با تکیه بر حوزه مفهومی عشق می‌پردازند. نتایج حاصل از پژوهش انتخاب قلمروهای مبدأ چون اشیاء، حیوان، گیاه و پدیده‌های طبیعی و نوع بار معنایی حاصل از آن‌ها است که نوع دیدگاه این شاعران زن را نسبت به عشق آشکار می‌کند. از دیگر نتایج حاصل بسامد حوزه‌های مفهومی با بار معنایی مثبت چون سرزندگی و آرامش‌بخش بودن عشق، شور و حیات‌بخشی آن، جاودانگی، نشاط‌بخش بودن آن، محبوب بودن آن و... در استعاره‌های مفهومی این دو شاعر بیشتر از حوزه‌های مفهومی با بار معنایی منفی چون دردآلود بودن، غم‌آور، نابودگر، ستمگر، آسیب‌رساننده، ناعادلانه، قابل پیش‌بینی نبودن آن و... است.

حسین آریان و مهری تلخابی (۱۳۹۹) در پژوهشی بر مبنای نظریه طرح‌واره‌های تصویری جانسون به بررسی پایه‌های شناخت فروغ فرخزاد از مفهوم مرگ پرداخته‌اند. در این جستار استعاره‌ها، تشبیه‌ها، نمادها و تمثیل‌های فروغ از مرگ بررسی شده و یافته‌ها حاکی از آن است که استعاره‌های شعر فروغ، شالوده تجربیات و نشانگر نظام شناختی او هستند و سمت‌وسوی زندگی و اندیشه شاعر، تابع تعداد محدودی نگاشت است که سبب شده شعر با محیط فرهنگی، فیزیکی و اجتماعی وحدت‌نگرش یافته و کنش‌های پایداری با فضای بیرون از شعر ایجاد نماید.

حبیب‌الله عباسی و رامک رامیار (۱۳۹۹) در مقاله‌ای به بررسی پیوند بین مفاهیم و نشانه‌های دینی در شعر معاصر فارسی و شعر فروغ فرخزاد پرداخته‌اند. نتایج این جستار نشان می‌دهد در سروده‌های فروغ فرخزاد از عناصر مربوط به دو دین اسلام و مسیحیت استفاده شده. در آغاز شاعری فروغ، نشانه‌های دینی برگرفته از اسلام به‌واسطه متون کهن ادبی وارد شعر او می‌شوند در نتیجه اغلب انتزاعی‌اند، اما با پخته‌تر شدن شعرش، شیوه او در کاربرد عناصر دینی دگرگون می‌شود و بسامد نشانه‌های مسیحی که برگرفته از متن کتاب مقدس است در شعر او رایج‌تر است.

محسن ذوالفقار خانی (۱۳۹۹) به بررسی ردپای زن/طبیعت در شعر فروغ فرخزاد می‌پردازد و آنچه افکار و زبان شعر را با طبیعت پیوند می‌دهد مورد کنکاش قرار می‌دهد. «هستی‌شناسی طبیعت»، «فصل‌ها و گذر زمان»، «چهارعنصر اصلی در طبیعت»، «درخت و گیاه» و «موجودات زمین و آسمان» مواردی است که در نتایج این

جستار درهم تنیدگی مضامین در شعر فرخزاد، چگونگی تأثیرپذیری شاعر و شکل‌گیری گرایش‌های فمینیستی وی را تبیین می‌نماید.

زینب رحمانیان و لیلا عدل پرور (۱۳۹۹) نمادگرایی در شعر فروغ فرخزاد به بررسی و کارکرد نمادپردازی در شعر فرخزاد و رویکرد او به نماد می‌پردازند که یکی از روش‌های هنجار گریزی و آشنایی‌زدایی در شعر است که شاعران و نویسندگان از این ویژگی نماد برای بیان عقاید و اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی خود بهره برده‌اند. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که فروغ در آفرینش اشعار خود از نماد برای عمق‌بخشی، ابهام و چندمعنایی کردن شعرش یاری گرفته است. نمادهای او دربرگیرنده مضامین اجتماعی است و انتقادهای جامعه‌شناسانه دارد. با بررسی آثار فوق و دیگر آثاری که کمتر مرتبط با موضوع این مقاله است می‌توان شکاف تحقیق را چنین تبیین نمود که شعر «باد ما را خواهد بُرد» از منظر نقد اسطوره‌شناسی کمتر مورد تحلیل قرار گرفته و این منظر می‌تواند دریچه‌ی جدیدی به تأویل شعر و آثار فروغ بگشاید که به واسطه آن اندیشه شاعر و ناخودآگاه جمعی جامعه در زمانه‌ای که شاعر در آن می‌زیسته را مورد واکاوی قرار می‌دهد.

سیده زهرا موسوی، محسن ذوالفقاری و زهرا بشیری (۱۳۹۷) در مقاله خود با اذعان به اینکه فروغ فرخزاد یکی از بهترین‌های مکتب نیما در حیطه نوگرایی است، کوشیده‌اند سبک شعر وی را در دو مجموعه «تولد دیگر» و «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» در بهره‌گیری از عناصر چندمعنایی تبیین و میزان نقش هر یک از این عناصر را در ایجاد ابهام در شعر او مشخص کنند و به بررسی فنونی مانند استعاره، مجاز، کنایه، نماد و ابهام می‌پردازند علوی و ابراهیمی (۱۳۹۱) در مقاله‌ای به خوانش اسطوره‌شناختی شعر «آن روزها» اثر فروغ فرخزاد از دیدگاه نورتروپ فرای پرداخته و سعی نموده به بررسی آنچه شاعر اندیشیده پردازند. این جستار با رمزگشایی نمادها و کهن‌الگوهای شعر فروغ به بررسی خاستگاه‌ها و یافتن تجسم بیرونی آن در بطن جامعه و فرهنگ، به درک لایه‌های عمیق‌تر شعر و ذهنیت شاعر راه یابد و در این راه از نظریات نقد تحلیل روانکاوانه (نقد اسطوره‌شناسی) و آرای نورتروپ فرای بهره برده است.

مهوش قویی (۱۳۸۴) در مقاله‌ای به تحلیل ساختاری - زبان‌شناختی شعر باد ما را خواهد برد فروغ فرخزاد پرداخته و نتیجه این جستار تقابل ساختاری عشق و مرگ و تأویلی جدید از شعر فروغ است که در آن پایان فصل عاشقانه فروغ را به مأمنی برای رهایی از اندیشه زوال و فناپذیری دانسته که به دستمایه‌ای برای پایداری و بقاء، آفرینش، جاودانگی و خلاقیت تبدیل می‌شود.

رویکرد نقد اسطوره‌ای بستری انسان‌شناختی دارد و اثر ادبی را بر مبنای ارزش‌های فرهنگی آن، در ارتباط با کیفیت‌های اساطیری تفسیر و تأویل می‌کند. در این روش، منتقد سعی دارد با رویکردی تحلیلی - تطبیقی و روشی استقرایی، عناصر فرهنگی را که در سیر تمدن بشر وجود داشته و به‌طور ناخودآگاه توسط شاعر یا نویسنده در آفرینش اثر ادبی مؤثر بوده‌اند موردبررسی قرار دهد و اثر ادبی یا هنری را به‌پیش نمونه یا همان ژرف‌ساخت کهن‌الگویی آن تأویل کند.

مبانی نظری روان‌شناسی کارل گوستاو یونگ مبنای روش نقد اسطوره‌ای است. یونگ معتقد بود روان انسان نیمه تاریکی را در خود دارد که جنبه‌های فراموش‌شده‌ای در آن سکنی گزیده که زمانی خودآگاه بوده‌اند؛ ولی به دلایلی سرکوب‌شده و یا فراموش شده‌اند (Jung, ۱۱۱۱: ۹۹ & ۸۸۸۴: ۰۰). روان آدمی همچنین ضمیر ناخودآگاهی را در خود دارد که از دیدگاه یونگ عمیق‌ترین لایه‌های روانی ذهن انسان را تشکیل می‌دهد و «ناخودآگاه جمعی» نام دارد. این ضمیر ساحتی جمعی است که حالات، رفتارها و تمایلات مشترک و نمونه‌وار مشابه را در همگان بروز می‌دهد و شامل مجموعه‌ای از تجربه‌های بسیار کهن پیش تاریخی است که در قالب و هیئت «کهن‌الگوها» متبلور و متجلی می‌شوند (Jung, ۱۵۵۹: ۷۷۷). یونگ پس از پرداختن به ناخودآگاه جمعی، اصطلاح آرکی تایپ را به شکل وسیعی در آثار خود به کار برد. به عقیده او آرکی تایپ، افکار غریزی و مادرزادی و تمایل به رفتارهایی است که انسان‌ها بر طبق الگوهای از پیش تعیین شده انجام می‌دهند. به عبارت دیگر، آرکی تایپ تصاویر و رسوباتی است که بر اثر تجربه‌های مکرر نیاکان باستانی، به ناخودآگاه بشر راه یافته است. در واقع آرکی تایپ محتویات ناخودآگاه جمعی است که در همه انسان‌ها مشابه است (شمیسا، ۱۳۸۱: ۹۳).

یکی از محققینی که با ورود به مباحث رویکرد اسطوره‌ای، منظر تازه‌ای بر این نقد گشود بی تردید نورتروپ فرای و کتاب کالبدشناسی نقد اوست. فرای کوشید در این اثر چهاربخشی، نظریه‌ای عمومی درباره ادبیات مطرح کند که از لحاظ ماهوی چهار بعد آن به هم نزدیک باشد. اولین مقاله او به سطح‌های گوناگون واقع‌گرایی در ادبیات و دومین مقاله به نظریه نمادها پرداخته است. نظریه نقد کهن‌الگویی که سومین مقاله فرای در این کتاب است، مؤثرترین بخش اثر را تشکیل داده است. فرای در این بخش، انواع ادبی را با فصول سال تطبیق داده و تفاوت میان متون غنایی، حماسی، نمایشی و... را مشخص کرده است. او معتقد است در بطن اکثر آثار ادبی حتی آثار به شدت واقع‌گرا، پی‌رنگ‌ها و گونه‌های اساطیری موجود است. فرای این نظریه را مطرح کرد که چهار نوع روایت اصلی وجود دارد که جایگزین چهار الگوی اصلی اساطیری است و با چرخه فصول قابل تجسم است. او اسطوره بهار را با کمدی، تابستان را با رمانس، پاییز را با تراژدی و زمستان را با طنز و کنایه مطابقت می‌دهد. فرای حتی از لحاظ ساختاری، اسطوره را با ادبیات یکسان می‌پندارد و آن را سرچشمه و سازمان‌دهنده

قالب‌های ادبی می‌داند. او کهن‌الگو را عنصر اساسی شکل‌دهنده تجربه ادبی معرفی می‌کند (فرای، ۱۹۵۷: ۳۴-۶۵).

حسین پاینده در گفت‌وگویی با روزنامه اعتماد دیدگاه فرای و ارتباط حالات روحی انسان با فصول سال را از دیدگاه فرای تشریح کرده و می‌گوید که فرای در مقاله عنوان «کهن‌الگوهای ادبیات» چهار روایت در ادبیات را مطرح می‌کند که شامل کمدی، رمانس، تراژدی و هزل و طنز است. او این چهار شیو روایی را با فصل‌های چهارگانه سال انطباق می‌دهد و معتقد است که معانی کهن‌الگویی بهار با روایت کمدی در ناخودآگاه ما تداعی می‌شود و به همین ترتیب «داستان پهلوان مَنسی و عشق‌ورزی» با روایت تابستان یا رمانس؛ تراژدی با روایت پاییز و نهایتاً طنز و هزل با روایت زمستان مطابقت دارد. رمانس در دنیایی ایدئال رخ می‌دهد و طنز و هزل در دنیای واقعی؛ و دو می‌توس دیگر مستلزم گذار از یکی از این دو جهان به دیگری است. تراژدی گذاری از ساحت ایدئال به ساحت واقعی، یا از ناپختگی به تجربه و یا عبور از می‌توس تابستان به می‌توس زمستان است: «فرای تراژدی را می‌توس پاییز می‌نامد و در تراژدی، قهرمان از اوجی فراواقعی به حسیضی این جهانی و واقعی سقوط می‌کند» (پاینده، ۱۳۹۴).

۱-۳. تصاویر کهن‌الگویی

تحلیل کهن‌الگویی فرای در راستای دو قطب طبقه‌بندی می‌شود. اولین قطب «نوع تصویر کهن‌الگویی» است. فرای تصاویر کهن‌الگویی را به سه نوع تصاویر بهشتی تصاویر دوزخی و قیاسی طبقه‌بندی می‌نماید. در کنار دیگر محورهای قید شده فوق، مقوله به نام «سطوح واقع‌گرایی» یا به شکل استعاری «جهان» وجود دارد. هفت نوع از این سطوح واقع‌گرایی و زنجیره بزرگ خلقت را شکل می‌دهد: دنیای ملکوتی، دنیای آتشین، دنیای بشری، دنیای حیوانی، دنیای نباتی، دنیای آب و دنیای کانی. این دو قطب ذکر شده ماتریکس یا معادله را شکل می‌دهد که در آن تصاویر متعدد کهن‌الگویی قابل تصور است. از نظر ساختاری، تنوری ذکر شده فوق از چرخه طبیعت الهام گرفته شده است و وجهه دیالکتیکی آن از نظر طبیعت به سمت ساحت والای بهشتی در جریان است (Frye, ۱۹۷۷: ۷۷) با تعمیم این الگو به می‌توس، فرای به این نتیجه رسید که مقوله‌های روایی ادبیات وسیع‌تر و دیرینه‌تر از ژانرهای معمولی ادبیات است (Frye, ۱۹۷۷: ۲۲۲)

به این ترتیب فرای در روایت مکتوب چهار عنصر ماقبل انواع ادبی را تعریف می‌کند که آن‌ها را می‌توس یا طرح نوعی

می‌نامد: می‌توس بهار که تداعی‌گر معانی کمدی زندگی است. می‌توس تابستان یا رمانس که تداعی‌گر رویای برآورده شدن آرزوهاست. می‌توس پاییز یا تراژدی که اعمال سوژه از حیظه رؤیا خلاص شده و به حیظه تجربه

گام می‌نهد (فرای، ۱۹۵۷: ۱-۲۵۰) و درنهایت می‌توس زمستان یا طنز و هزل شامل تلاش سوژه برای شکل دادن ابهام‌ها و پیچیدگی‌های متغیر غیر آرمانی شده است.

به‌کارگیری شیوه نقد اسطوره‌ای در آثار ادبی می‌تواند راز و رمزها و نمادهای اساطیری اثر را آشکار سازد. این رویکرد با تأکید بر بررسی روابط میان کهن‌الگوها درنهایت تأویلی کلی از ژرف‌ساخت کهن‌الگویی متن ادبی ارائه دهد که به خلق خوانشی انتقادی، منسجم و خلاقانه از بن‌مایه‌های فرهنگی اثر منجر می‌شود به نقل از قائمی: Makaryk, ۳۳۳: ۶۵۵; Griffith, ۵۵۵: ۰۰۰.

۲. تحلیل شعر

۲-۱. کهن‌الگوی باد

در اساطیر، خاک ماده اولیه تشکیل‌دهنده حیات مادی و زندگی جسمانی انسان و همچنین بستری برای مرگ و اضمحلال و پایان حیات گیتی او به شمار آمده است و باد نمادی از خشم طبیعت و بروز اختلال در تعادل میان طبایع است که بارزترین نمودهای آن را در اسطوره توفان (در تلفیق با آخشیح آب) و دیو باد می‌توان جستجو کرد (قائمی، یاحقی و پور خالقی، ۱۳۸۸). واژه باد که در عنوان شعر فروغ مهم‌ترین کلمه است با مفهومی اساطیری و کهن‌الگویی انتخاب شده است. در سنت اساطیری باد با دو مفهوم ویرانی، ترس، وحشت، خشم و مرگ‌آور و هم‌زمان با صفات مثبت، مبارک، بابرکت، حامی آفرینش و یاری‌رسان قهرمان از آن یاد شده است (وائق عباسی، مشهدی و رضایی، ۱۳۹۴) و درعین حال، ایزد زناشویی نیز به آن نسبت داده شده است. در شعر موردبحث از فروغ هر دو مفهوم قابل تأمل است و با خوانش اسطوره‌ای از شعر و بر اساس آرای فرای می‌توان باد را عنصری دانست که سوژه شعر را از فصل رؤیایی و عاشقانه حیات خود به سمتی توس پاییز و زمستان و فصل تراژدی و هزل رهنمون می‌شود. این تفسیر را می‌توان دلیل ابهام و تضادی دانست که استفاده از مفهوم اسطوره‌ای از واژه باد در شعر به ذهن متبادر می‌سازد. تسلیمی (۱۳۸۸) در خصوص این تناقض و نقش آن در خوانش اسطوره‌ای شعر فروغ چنین می‌نویسد:

این دو مفهوم باد، در شعر به چشم می‌خورد. (مفهوم نخست بیشتر در پاره‌های اول و دوم و مفهوم دوم در پاره سوم)؛ یعنی در بندپایانی پس از آنکه از نوازش و عشق به‌ویژه با تعبیر حسی گرم از هستی در پاره لب دوست یاد می‌کند می‌گوید: «باد ما را خواهد برد» و اگرچه گوینده شعر ممکن است معنی نخست را مدنظر داشته باشد؛ ولی متن، این تجربه انسانی و اساطیری را نیز در بر دارد که معنی دوم را هم با متناقض و ابهام ارائه کند. به سخن دیگر جمله آخر (باد ما را خواهد برد) که در کنار حسی گرم از هستی قرار گرفته، باآنکه اشاره به فرصتی کوتاه دارد که دم را باید در آن غنیمت شمرد، یادآور باهم در آغوش باد رفتن و لغزیدن در رؤیاهای زندگی رنگین و فراموشی ویرانی و

مرگ است. دست‌کم این دو معنای متناقض نما به خاطر خواننده‌ای می‌آید که با این متن روبه‌روست، اما در بندهای نخستین شعر هم‌نشین‌های باد چه بسا ویرانی و مرگ است. (تسلیمی،

۱۳۸۸: ۳۰-۲۶)

باتوجه به این نقش دو پاره از لحاظ مفهومی و دلیل استفاده از واژه باد می‌توان چنین استنباط کرد که باد در شعر فروغ، واژه‌ای است که در بستر کلی اشعارش، یادآور می‌توس پاییز و به‌خصوص زمستان است که در آن باد پیام‌آور مرگ و نیستی و تباهی است فضایی که بعد از بیان شاعرانه از وزیدن باد ارائه می‌شود بیانگر مفهوم انتزاعی مرگ است که در آن ماه مضطرب و پریشان است، بام در حال فروریختن است و ابرها مانند عزاداران اند و در عزای کسی به سوگ نشسته‌اند (آریان و تلخابی، ۱۳۹۹). شعر در تمام بندها به‌غیر از بند آخر کلماتی یأس آلود و حاکی از بیم و ترس را در خود دارد که در خصوص بروز واقعه‌ای تلخ پیش‌آگاهی می‌دهد: «افسوس» «دلهره ویرانی»، «ظلمت» و... در بند پایانی با آرزوی گذار از این ویرانی و رسیدن به سبزی، از امید سخن می‌گوید. کلمات یأس آلود و تلخ چهاربند اول شعر، نشانه‌ای از می‌توس زمستان است و اشاره به «سرآپایت سبز» به‌عنوان عاملی که می‌تواند نویدبخش بهار باشد و سوژه شعر را از «لرزیدن»، «بیم فروریختن» و «نگرانی» برهاند، تقابل دوگانه‌ای را ایجاد کرده که می‌توان آن را تقابل دو می‌توس بهار (سبز) و می‌توس زمستان (سرما) دانست که در این دوگانه، اگرچه سوژه به گذر از زمستان و رسیدن به بهار می‌اندیشد؛ اما می‌توس زمستان و تصاویر کهن‌الگویی از آن چیره است.

واژه «باد» در این شعر فروغ تصویری دوزخی و تاریک و سیاه است و چون عنصری هولناک و اضطراب‌انگیز فصل بهار سوژه را درهم‌پیچیده و آن را از کام بردن بیشتر از گرمای عشق محروم می‌کند. تعبیر شعر از هولناکی این عنصر دوگانه با تصویری هولناک و بی‌ثبات‌کننده ترس، ویرانی و اضطراب را تداعی می‌کند. باد عاملی دهشتناک برای نابودی جوهره وجودی انسان است، جوهره‌ای که فروغ آن را در عشق می‌یابد و معنا می‌کند. عشق درون‌مایه و موتی‌ای است که به‌کرات در اشعار فروغ فرخزاد می‌توان آن را یافت. عشق در آثار نخستین او با شور جوانی و هیجانات عاشقانه گره‌خورده و در آثار متأخرش که معانی و اندیشه شاعر عمق و وسعتی خاص می‌یابد این واژه یعنی عشق حاصل تفکر و ژرف‌اندیشی است که شاعر آن را نه فقط در روابط انسان‌ها و همبستگی میان زن و مرد، بلکه در رسیدن به مقام والای انسانی می‌بیند و تجسم می‌کند. این تحول در اندیشه را می‌توان با مقایسه نوع بیان احساسات شاعر در اشعار نخستین و متأخر او دنبال کرد. حاجی آقابابایی و صالحی (۱۳۹۵) در مقاله‌ای در خصوص کارکرد عشق در شعر فروغ فرخزاد تغییر و تعمیق دیدگاه وی نسبت به عشق را بررسی کرده و اظهار می‌دارند که فرخزاد از بیان احساسی در اشعار اولیه به بیانی متفکرانه در آثار عمیق خود می‌رسد، مفهومی گسترده‌تر می‌یابد و از عشق جسمانی و گذرا به عشقی آسمانی و جاودانه می‌رسد که آرامش

بخشی، هدایتگری و حیات‌بخشی از صفات بارز این عشق جاودانه و عمیق است (آقابابایی و صالحی، ۱۳۹۵: ۲۷۳).

ژرف‌اندیشی در بیان معانی کلمات و تفسیر مفاهیم یکی از فرایندهایی دانست که اشعار متأخر فرخزاد را اشعار نخستین او متمایز می‌کند. مفاهیمی مانند در آثاری مانند تولدی دیگر و ایمان بیاوریم به فصل سرد عشق بدون شک مفهومی عمیق‌تر از آن چیزی دارد که در اشعار دیوار، اسیر و حتی عصیان می‌توان مشاهده کرد. در این شعر نیز عشق و بیان احساسات آدمی اگرچه با جسارت و با تکیه بر صدای زنانه فرخزاد در شعر طنین‌انداز می‌شود؛ اما عمیق‌تر از آن چیزی است که در آثار نخستین او با بی‌پروایی و بیان آزادانه احساسات زنانه همراه بود. صحبت کردن از عشق، لذت، سرخوشی و سرمستی از بیان اروتیک و هوس آلود تهی است و عشقی را که گاهی با هوسی زودگذر یا لذتی آبی در آثار نخستین فرخزاد همراه بود دیگر نمی‌توان با این مفاهیم و تعبیر تفسیر کرد. بیان شاعرانه از فصل عاشقانه زندگی سوژه و توصیف او از عشق را می‌توان با مفاهیمی مانند پناهگاه، مأمن، گذر به روابط انسانی، شکنندگی نفسانیت و تداوم معنویت تعبیر کرد. دلیل این دوگانگی در تعبیر مفاهیم نیز یافتن دستاویزی است که شاعر بتواند دو اندیشه متضاد را بیان نماید. عشقی که در فصل تابستان شاعر مایه سرمستی اوست، عشقی است که می‌تواند با وزیدن بادی به زوال و نیستی برسد. بدین ترتیب دو مضمون اصلی شعر، زوال و عشق با اشاراتی از دو فصل از زندگی شاعر توصیف می‌شود که در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند و این دوگانگی سرمنشأ خوانش بدون محدودیت از اندیشه و تعبیر مفاهیم شعر فرخزاد است.

یکی از کارکردهای عشق در آثار فرخزاد این عنصر در دیگر اشعار فروغ نیز به همین صورت و معنا ظاهر می‌شود. او در تولدی دیگر ناپدیدشده دخترکی را شرح می‌دهد که «یک‌شب او را باد با خود برد.» (۱۶۸) و به‌صراحت می‌نویسد: «ما از صدای باد می‌ترسیم» (به نقل از قویمی، ۱۳۸۴: ۲۸۹) و نیز در ایمان بیاوریم به اغار فصل سرد در مورد باد چنین می‌نویسد: «در کوچه باد می‌آید / این ابتدای ویرانی است / آن روز هم که دست‌های تو ویران شدند باد می‌آمد» (۲۸) و در «دیدار شب» سیمای ترسناک انسانی فنا شده را توصیف می‌کند: در اینجا، همان‌طور که می‌بینیم، باد حتی شیخ را به‌سوی نابودی می‌کشد و خطوط آن را رنگ‌پریده‌تر می‌کند. وانگهی «جنبش نهانی شب» که بازهم تعبیری از باد است، گیسوان این سایه سرگردان را با سیاهی و تیرگی خود درمی‌آمیزد و رو به نابودی می‌برد. بدین ترتیب به نظر می‌رسد که در تخیلات فرخزاد، تصوّر باد با اندیشه زوال و نیستی عجین می‌گردد (قویمی، ۱۳۸۴: ۲۸۸).

عبدالعلی دستغیب در کتاب جنبه‌های دوگانه عشق و بیم زوال در شعر فروغ فرخزاد می‌نویسد: انبوه عزاداران پس یعنی ابرها منتظرند که دیوارهای لرزان فروریزد و باقیمانده‌های شعور و احساس آن نیز با این درهم ریختن نابود شود و دلهره و ویرانی به پایان برسد. (دستغیب، ۱۳۷۹: ۱۷۹). قویمی نیز در تأیید این نقد می‌نویسد: «منتقد

درواقع انتظار ابرها را، انتظار فروریختن «بام» می‌داند. لیکن می‌توان چنین نیز برداشت کرد که ابرها در انتظار «باریدن» هستند و «بام» از فروریختن خود هراس دارد.» (قوی‌می، ۱۳۸۴: ۲۹۱). دوگانگی در مفهومی که باد منشأ آن است در حقیقت تضاد میان دو فصل و می‌توس سوژه شعر را رقم می‌زند. عبور از می‌توس تابستان که فصل عاشقانه است و گذر به فصل و می‌توس زمستان به واسطه باد، منجر به تعدد تأویل و معنا می‌شود که نتیجه تغییر در اندیشه و تفکر شاعر در برداشت از عشق است. سوژه شعر عشق را فراتر از روابط بین زن و مرد می‌داند و آن را درک عمیق از هستی تعبیر می‌کند که حاصل تجربه، زیست و ادراک و شناخت آدمی از جهان است. بستر این ادراک و شناخت را چهارفصل سال می‌توان دانست که کهن‌الگویی از تکرار زندگی و عمر است. گذرانی از عمر که همراه با افزودن به تجربه آدمی می‌تواند اندیشه و شناخت و درعین حال دیدگاه او به جهان هستی را متحول کند.

۲-۲. تضاد و واژگونی

گذرا بودن زندگی یکی از مفاهیمی است که شعر بایبان گذر از می‌توس بهار و تابستان و رسیدن به می‌توس پاییز و زمستان به آن اشاره دارد. وحشت و دلهره‌ای که شعر با اشاره به مفهوم «یک نامعلوم» به آن اشاره دارد، حاکی از عبور از فصل عاشقانه زندگی و رسیدن به وادی تراژدی است. این مفهوم با عباراتی مثل «می‌لرزد»، «نگران من و توست»، «چرخش» و درنهایت «نامعلوم» به ذهن متبادر می‌شود.

پشت این پنجره شب دارد می‌لرزد

و زمین دارد

باز می‌ماند از چرخش

پشت این پنجره یک نامعلوم

نگران من و توست (۳۰)

استفاده از عبارت «این نامعلوم» و گره خوردن آن با واژه «تو» که نمادی از معشوق است راه را برای تأویل حالتی که به آن اشاره شد، باز می‌کند. شعر تمامی حالات اندوه‌بار و تألم‌برانگیز می‌توس پاییز و زمستان را بعد از به‌کاربردن عبارت «نگران من و توست» به گذشته عاشقانه‌ای نسبت می‌دهد که اکنون به نظر از دست رفته است. واژه‌هایی با معانی سیاه و اندوه‌بار مانند شب، باد، انبوه ابرهای عزادار و بامی که هر لحظه بیم فروریختن آن است وارد لایه‌ای از تعبیر می‌شود که می‌توان آن‌ها را وصفی از حالتی از دست رفته دانست. این حالت و احساس از دست رفته همان فصل عاشقانه سوژه شعر در می‌توس بهار و تابستان است که اکنون به فصل تراژدی گذر کرده است. توصیف شعر از روزهای خوب و عاشقانه گذشته و رسیدن به فصل ناکامی را می‌توان در ابیات زیر یافت:

ای سراپایت سبز

دست‌هایت را چون خاطرهای سوزان، در

دستان

عاشق من بگذار

و لبانت را چون حسی گرم از هستی

به نوازش‌های لب‌های عاشق من بسیار

باد ما را با خود خواهد برد

باد ما را با خود خواهد برد (۳۲)

ابیات فوق تضادی بین عشق و سرخوشی و فقدان را به نمایش می‌گذارند. تضادی همانند دو فصل متضاد بهار و پاییز و یا تابستان و زمستان. عبارات «حسی گرم از هستی» و «خاطرهای سوزان، در دستان عاشق» و «نوازش‌های لب‌های عاشق» در توصیف عشق بیان شده که پس از آن «باد» همگی به باد فنا می‌روند. تضاد دیگری که در این توصیفات وجود دارد استفاده از ضمیر مشترک «ما» است که گویی فقدان و به فنا رفتن عشق حالتی است که نه تنها برای عاشق پدید می‌آید؛ بلکه معشوق را نیز در بر گرفته و او را نیز با خود می‌برد. استفاده از ضمیر جمع «ما» را می‌توان تضادی بین مرگ و زندگی دانست که همه را شامل می‌شود؛ مانند دوگانه‌های متضاد مرگ/زندگی، عشق/تفرد، وصال/هجرت، کمدی/تراژدی و غیره می‌توان این برداشت را از شعر داشت که با وزیدن باد هر آنچه که پیش‌تر خوب و عاشقانه بود اکنون به تراژدی و یاس بدل می‌شود.

در شعر مورد بحث در این مقاله با بینشی مواجهم که با ارائه دیدگاهی مبتنی بر دوگانگی و واژگونه نشان دادن جهان، سعی دارد عمق بینش خود به هستی و انسان را به شکلی غیر مستقیم و با ژرف‌ترین تفکرات به نمایش بگذارد به طوری که این تضاد و دوگانگی زایایی و تولید بی‌انتهای معنایی را موجب می‌شود که دیگر نمی‌توان یک معنا از آن برداشت کرد و اندیشه شاعر را تک‌بعدی دانست. واژه‌های متضاد و دوگانه‌هایی که تقابل‌ها را در گفتمان متن و اساسی می‌کند و دامنه معناها را وسعت می‌بخشد و تضادی که باعث بی‌نهایتی معنا پردازی می‌شود در تفسیر عمیق‌ترین احساس انسانی یعنی عشق نمود و جلوه می‌یابد. تحول اندیشه شعری فرخزاد که پیش‌تر به آن اشاره شد آنجایی قابل مشاهده است که بیان این احساس که در سه دفتر نخستین شاعر بسیار فردی است و بر روی بیان احساسات و عواطف صریح و بی‌پرده زنی متمرکز است که صدای بیان عواطفش تا به آن روز شنیده نشده بود، در این شعر و در اشعار متأخر فرخزاد بیانی متفاوت می‌یابد. سوژه شعر بیانی فردی از عشق را ارائه نمی‌دهد و عشق را حالتی عرفانی و معنوی نیز نمی‌داند. با همین اندیشه، با عینیت‌بخشی به عشق آن را در نه خود و نه مخاطب بلکه در دست‌ها و لب‌های عاشق توصیف می‌کند که بخشی جسمانی از وجود

مخاطب هستند. این عناصر جسمانی نوعی تجسم بخشی به عشقی است که در اندیشه شاعر زمانی احساسی مادی و جسمانی بود و اکنون این جسمانیت از اندیشه شاعر رخت برمی بندد و به سوی عشقی با ویژگی های معنوی تحول می یابد. به همین دلیل است که تمام عواملی که شعر آن ها را فانی و روبه زوال می داند عنصری هستند که فناپذیری آن ها معادل نابودی زمین و هستی است. دو بیت «بر این بام که هر لحظه در او بیم فروریختن است» و «زمین دارد باز می ماند از چرخش» با اندوه و اضطرابی ناشی از نابودی آن ها همراه است که در توجیه تحول جهان بینی و اندیشه شاعر آن را می توان بیم از گذار به دورانی از فصل زندگی شاعر دانست که می توس هزل و تراژدی جایگزین شادی و عشق شده است. این تحول در حقیقت جایگزینی عشق، خوشی و احساس مادی با اندیشه، معنویت و جهان بینی عمیق نسبت به هستی است.

۲-۳. می توس زمستان

می توس زمستان با سرگشتگی برای یافتن هویتی جدید در شعر تجلی می یابد. نمونه دیگری از تقابل می توس بهار و زمستان را می توان در تلاش سوژه شعر برای یافتن هویت فردی خودیافت. یاد کردن از روزهای خوب گذشته و در جمع بودن که نشانه ای از می توس بهار و تابستان است در تقابل با تنهایی سوژه شعر موجب ابراز حسرت و یاس است. باد، مرگ، عشق و زندگی از کهن الگوها و نقش مایه های انسانی هستند که می توان آن را موتی ها یا سرنمون ها و صورت ازلی دانست. اگرچه شاعران آگاهانه و یا ناخودآگاه از این صورت های ازلی برای بیان احساسات شخصی استفاده می کنند، کاربرد و تجلی آن ها در شعر به ظهور تجربه ای می انجامد که امضای تجربه ای فرا شخصی، جهان شمول و انسانی را با خود به همراه می آورد. با استفاده از آرای فرای و طبقه بندی این صورت های ازلی به موتیف هایی که از چهار فصل سال الگو برداری شده، می توان سیر و نوع احساسات سوژه را تفسیر نمود. در شعر فروغ و به خصوص در دو دفتر متأخر این شاعر که شعر «باد ما را خواهد برد» نیز یکی از آن هاست، کهن الگوها بیانگر ویرانی، ظلمت، افسوس، شب، دلهره ناکامی، یا دغدغه کامیابی در هجوم ویرانی و مرگ هستند. تمامی این نمادها نشانه ای برای گذر سوژه از می توس تابستان و ورودش به ساحت می توس پاییز است. دلهره ازدست دادن معشوق و عشق و ناکامی، تشویش حاصل از جدایی سوژه از کامیابی را می توان در این شعری مشاهده کرد. گذار از عشق و کامیابی به تشویش و دلهره جدایی را نیز می توان از جایگزینی و استحاله بین کلمات به خوبی احساس کرد. در این شعر «باد» جایگزین کلمه «وزش» شده و «شب» با عبارت «ظلمت» جایگزین می شود به طوری که عبارت «وزش ظلمت» ساخته می شود. تسلیمی (۱۳۸۸) در مورد انتخاب واژگان و بازتاب معنایی آن ها چنین می نویسد:

بیهوده نیست که «افسوس» می خورد. آن هم در همان بیت آغازین: «در شب کوچک من افسوس» و از همان آغاز ما را از دلهره کوتاهی زندگی آگاه می سازد و «شب کوچک» را با

ویرانی _ در عین تقابلی که با آن دارد_ یگانگی بخشیده و درهم می‌تند. در ادامه این «خواندن دقیق» باید از «باد» در بند دوم یادکرد که «شب کوچک» را استحاله کرده و تبدیلیش می‌کند به شب بد، یعنی «ظلمت» (وزش ظلمت را می‌شنوی؟) ظلمت هم به لحاظ پیشینگی (سنت) معنای دلپذیری ندارد. کارکرد آن نیز در آن جمله بد است چراکه جانشین «باد» گردیده است: «وزش ظلمت» به جای وزش باد. (تسلیمی، ۱۳۸۸: ۲۶)

دیگر کهن‌الگوی مورد استفاده در شعر فروغ «باد» است. «باد» از کهن‌الگوهای پرکاربرد اشعار فروغ است که در اشعار مختلف با معانی مختلف مورد استفاده قرار می‌گیرد. در این شعر واژه «باد» در عنوان شعر نیز ذکر شده است. «باد» در این شعر نماد و سمبل تغییر و تحول است. «باد» توانایی و قابلیت جابه‌جا کردن و متحول کردن اوضاع را در شعر فروغ تداعی می‌کند. در آن لحظاتی که سوژه شعر فروغ ناامید از هر گونه حرکت و تغییر اوضاع نابسامان و مشوش است باد می‌تواند امیدی برای تحول بوده و باعث بروز تغییر شود.

پشت این پنجره شب دارد

می‌لرزد

و زمین دارد

باز می‌ماند از چرخش

پشت این پنجره یک نامعلوم

نگران من و تست (۳۱)

«باد» در شعر فروغ تغییری اساسی ایجاد می‌کند و آن تغییر جلوگیری از بازماندن چرخش زمین است که نماد و سمبلی از تغییر اوضاع و فصول زندگی است. با ایستایی زمین تغییر فصول نیز متوقف می‌شود و همه اضطراب سوژه از این باز ایستادن زندگی است و بیم از «فرو ریختن».

بخش پایانی شعر فروغ تحول و تغییر در فصل زمستان را به زیبایی نشان می‌دهد. تحول و گذر از فصل و می‌توس زمستان به می‌توس بهار به آسانی قابل درک است. واژه‌هایی مانند «سبز»، «خاطره‌ای سوزان»، «داستان عاشق»، «حسی گرم از هستی» و «نوازش لب‌های عاشق» تفاوت و تغییر فصل زندگی سوژه را نمایش می‌دهد.

ای سرا پایت سبز

دست‌هایت را چون خاطره‌ای سوزان، در دستان عاشق من

بگذار

و لبانت را چون حسی گرم از هستی

به نوازش لب‌های عاشق من بسپارد

باد ما را با خود خواهد برد (۳۲)

به سهولت درمی‌یابیم که عنصر اصلی و فاعل افعال در این مصرع‌ها «باد» است که در هر دو مورد، عامل زوال و نابودی تلقی می‌گردد. در حقیقت «میعاد» باد با «برگ درختان» چیزی جز فروریختن برگ‌ها را در پی نخواهد داشت و عبارت «باد ما را خواهد برد» از ناپدیدشدن و نیستی سوژه شعر حکایت دارد. تقابل واژه‌های لطیف و آرام با واژگانی پر از اضطراب و دلهره نماد و نشانی از تغییر اوضاع است و شاعر با تکرار عبارت «باد ما را با خود خواهد برد» امید به تغییر در آینده را در فصل تازه زندگی خود یادآوری می‌کند.

۳. نتیجه‌گیری

شعر «باد ما را خواهد بُرد» و معنا و تأویلی که می‌توان از این شعر داشت، بر پایه یک تضاد یا تقابل‌های دوگانه استوار است که تقابل بین آن‌ها که عبور سوژه از یک می‌توس به می‌توس دیگر را رقم میرند و درنهایت سوژه با این گذر از فصل بهار و تابستان و رسیدن به فصل زمستان، تجربه‌های جدیدی می‌آموزد که به شکل‌گیری و ارتقا «خود» می‌انجامد. تقابل دو فضای درونی و بیرونی سوژه شاید عینیت‌بخشیدن شعر به این تقابل است. فضای درونی سوژه مانند اشعار دیگر فروغ، حاکی از احساسات و حالات سوژه شعر است که در آن عشق نماینده و نماد والاترین احساسات آدمی است. فضای بیرون اما دستخوش دگرگونی و محکوم به زوال است: باد برگ درختان را تهدید می‌کند، بام (آسمان) در حال فروریختن است، زمین دارد از چرخش باز می‌ماند و باریدن، ابرها را از نظر معهود خواهد کرد. فضای درونی پر از آرامش و گرما و حالات لطیف و شناخته شده انسانی است؛ اما فضا بیرون اسرارآمیز و سرشار از ناشناخته‌هاست: در شب «چیزی» رخ می‌دهد که درک ماهیت آن نامیسر به نظر می‌رسد و از پشت پنجره نیز «یک نامعلوم» بسان شبح یا روحی سرگردان، گویی به سوژه شعر چشم می‌دوزد.

بدین ترتیب می‌توان گفت که در شعر «باد ما را خواهد بُرد» با تلفیق دو ایده متضاد یا همان تقابل‌های دوگانه، فضایی بیرونی و درونی را در کنار هم قرار می‌دهد و به‌گونه‌ای صریح و بی‌پروا، تضاد بین احساسات و تمایلات درونی خود با واقعیتی بیرونی را بیان می‌کند. احساسات درونی سوژه از دست‌ها و لب‌های خود و عشق سخن می‌گوید و توصیفی، هر چند گنگ، از آن دیگری که مایه آرامش اوست، ارائه می‌دهد و درعین حال فضای بیرونی که باد آن را دستخوش تغییر می‌کند حاکی از نومی‌دی و وحشت است که بر روح سوژه شعر حکم فرماست. در میان این تضاد، سوژه خود واقعی را می‌یابد و دوباره کشف می‌کند که باوجود عبور از فصل رمانتیک و عاشقانه زندگی و رود به می‌توس زمستان، دورنمای آینده‌ای بدون عشق و احساس، او را به ورطه تاریک غم و اندوه کامل سوق نمی‌دهد. او تغییر را می‌پذیرد و آن را پایان نمی‌داند؛ بلکه شروعی می‌داند که در آن سوژه شعر با درک و آگاهی و تجربیاتی جدید، به شناخت بهتری از خود دست می‌یابد و از خود انسانی و یا شاید زنی قوی‌تر

و آگاه‌تر می‌سازد که از دلهره و ترس ازدست‌دادن عبور کرده و با وجود ویرانی که در پیش است می‌تواند با دوباره از عشق و خوشبختی سخن بگوید: «من غریبانه به این خوشبختی می‌نگرم».

در این شعر، سوژه از گذر از فصل کم‌دی و بهار و ورود به فصل زمستان زندگی خود سخن می‌گوید. از دیدگاه نورتروپ فرای می‌توس زمستان یا طنز و هزل اسطوره تجربه است که شامل شکل‌دادن ابهام‌ها و پیچیدگی‌های متغیر فرامانی شده است. سمبل‌ها در این می‌توس شامل بیان نفرت از ناخودآگاه جمعی سوژه یا شاعر است. مرحله نخست این می‌توس با مفهوم پوچی و رسیدن به کویر بیهودگی و حس کابوس همراه است که بسیار نزدیک به تصاویر دوزخی است. در مراحل مختلف این می‌توس، گریز سوژه یا قهرمان به جامعه‌ای آسوده‌تر و آرام، بیان دلیل و توضیح اجتماعی و روانی دنیای تاریک و ناخوشایند این می‌توس و پناه بردن به تقدیرگرایی و اجتناب‌ناپذیر بودن بروز تراژدی به چشم می‌خورد. بیان اسارت، رنج، مرگ، کابوس و ظلمت در این می‌توس کاملاً مشهود است که تجربه انسان با رنج و مرگ را تصویر می‌کند. می‌توس زمستان، سوژه را به نقطه تجلی دوزخ می‌برد که برج تاریک و زندان و درد بی‌پایان در آن تصویر شده است و گاهی شهری در بیابان یا شبی ترسناک و ساکت و یا سکوتی وهم‌انگیز آن را دهشتناک‌تر می‌کند (فرای، ۱۹۷۵: ۲۸۸ - ۲۷۷).

در شعر «باد ما را با خود خواهد برد» که یکی از معروف‌ترین اشعار فروغ است تجلی و ظهور وحشتناک فصل و می‌توس زمستان کاملاً مشهود است. همان‌طور که در بالا توضیح داده شد. این می‌توس با نمادها و سمبل‌هایی دهشتناک و دردآور همراه است که ویرانی و فروریختن را تداعی می‌کنند. نمادهایی چون «شب»، «افسوس»، «دلهره ویرانی»، «وزش ظلمت»، «نومیدی»، «ماه سرسخت مشوش»، «بیم فروریختن»، «انبوه عزاداران»، «می‌لرزد» و «نگران» همگی واژگانی است که تصاویر کهن‌الگوی می‌توس زمستان را در خود دارد. برای نقد دقیق این شعر فروغ لازم است اشاره دیگری به تقسیم‌بندی نورتروپ فرای داشته باشیم. فرای در بخش قطب‌بندی تصاویر کهن‌الگویی به دایانویای تصاویر کهن‌الگویی اشاره دارد. تحلیل کهن‌الگویی نورتروپ فرای در راستای دو قطب طبقه‌بندی می‌شود. اولین قطب «نوع تصویر کهن‌الگویی» است. فرای تصاویر کهن‌الگویی را به سه نوع تصاویر بهشتی، تصاویر دوزخی و قیاسی طبقه‌بندی می‌نماید. در بخش دیگر مقوله به نام «سطوح واقع‌گرایی» یا به شکل استعاری «جهان» وجود دارد. تقابل در سطح شیطانی و دنیای انسانی از دیدگاه فرای با تصاویری حاوی انسان‌پریش و پراضطراب تصویر می‌شود درحالی‌که همین تقابل بین دنیای الهی و شیطانی نیروهای طبیعت و سرنوشت را دخیل می‌داند.

وجود تش و اضطراب در شعر «باد ما را با خود خواهد برد» در تمام شعر به‌غیر از بندپایانی مشهود است. واژه‌های «دلهره»، «نومیدی»، «مشوش»، «عزاداران»، «می‌لرزد» و «نگران» حاکی از وجود این تش و اضطراب است که در فصل می‌توس زمستان سوژه رخ می‌دهد. از کهن‌الگوهای استفاده‌شده در این شعر

می‌توان به «پنجره» اشاره کرد که جایگاه خاصی در اشعار فروغ دارد. فروغ به کرات از این کهن‌الگو برای نشان تقابل بین دو امر متضاد استفاده می‌کند. پنجره همچنین دریچه ورود یا خروج از دنیایی به دنیای دیگر است. فروغ از این کهن‌الگو برای نشان دادن یا خبر دادن گذر از یک وضعیت یا فصلی از زندگی به دیگری استفاده می‌کند. کهن‌الگوی پنجره بیشتر برای آگاهی دادن و پیشگویی و خبر از وقوع یک تحول یا تغییر استفاده می‌شود. کهن‌الگوی دیگری که در این شعر چهار بار تکرار شده است «شب» است. شب کهن‌الگوی رایج و پرکاربردی در اشعار فروغ است. شب نمادی از ترس، جادو، جامعه خارج از کنترل، ساعت افسون و طلسم، مظهر زنانگی و زن نیز هست. کهن‌الگوی شب در این شعر با دو نماد و سمبل «زنانگی و زن» و «ساعت افسون و طلسم» به کار رفته است. زنی که سوژه شعر فروغ است با نماد شب تعبیر شده است که در افسون و طلسمی گیر افتاده است.

منابع

- آریان، حسین، تلخایی، مهری. (۱۳۹۹). تحلیل مفهوم مرگ در شعر فروغ فرخزاد بر اساس نظریه استعاره شناختی. مطالعات زبانی و بلاغی، ۱۱(۲۲)، ۷-۳۶.
- بختیاری، محمدرضا. (۱۳۹۳). نگاهی به شعر و فروغ فرخزاد. فصلنامه پژوهش‌های ادبی و بلاغی، ۲(۴)، ۸۷-۱۰۸.
- پاینده، حسین (۱۳۹۴). پاییز در ادبیات. گفت‌وگویی با حسین پاینده درباره‌ی پاییز و دلالت‌های آن در متون ادبی. روزنامه اعتماد، چهارشنبه ۱۳ آبان

<http://hosseinpayandeh.blogfa.com/tag/۱۳۹۴>

- تسلیمی، علی. (۱۳۸۸). نقد ادبی نظریه‌های ادبی و کاربرد آن‌ها در ادبیات فارسی. نشر آه چاپ هفتم صص ۳۰-۲۶
- چمنکار، روژا. (۱۳۹۹). بازخوانی شعر «باد ما را خواهد برد» <https://vaznedonya.ir/News/>
- حاجی آقابابایی، محمدرضا، صالحی، نرگس. (۱۳۹۵). عشق و کارکردهای آن در اشعار فروغ فرخزاد. همایش ادبیات فارسی معاصر، ۱۳۹۵.
- دستغیب، عبدالعلی، (۱۳۷۹). جنبه‌های دوگانه عشق و بیم زوال در شعر فروغ، گردآورده شهناز مرادی کوچی، نامه شناخت فروغ فرخزاد، تهران: نشر قطره،
- رحمانیان، زینب و عدل پرور، لیلا (۱۳۹۹). نمادگرایی در شعر فروغ فرخزاد. قند پارسی، ۳(۶)، ۹۵-۱۱۲.
- شمسیا، سیروس، (۱۳۸۱). انواع ادبی. تهران، فردوس، چاپ نهم.
- شمسیا، سیروس. (۱۳۷۱). نگاهی به فروغ فرخزاد. تهران. انتشارات مروارید.

- عباسی، حبیب‌الله و رامیار، رامک. (۱۳۹۹). بررسی نشانه‌های دینی در شعر فروغ فرخزاد با استفاده از نظریه نشانه‌شناسی پیرس. متن پژوهی ادبی، ۲۴(۸۶)، ۱۶۳-۱۹۰.
- علوی، رقیه و ابراهیمی، سید رضا. (۱۳۹۱). خوانش اسطوره‌شناختی شعر «آن روزها» اثر فروغ فرخزاد از دیدگاه نورتروپ فرای. زبان و ادب فارسی، ۴(۱۳)، ۸۷-۱۰۴.
- فرخزاد، فروغ. (۱۳۶۸). تولدی دیگر. انتشارات مروارید، چاپ پانزدهم، ۳۰-۳۲.
- فرخزاد، فروغ. (۱۳۷۵). ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد. انتشارات مروارید، چاپ یازدهم، ۲۱-۴۵.
- قائمی، فرزاد؛ یاحقی، محمدجعفر و پور خالقی، مهدخت (۱۳۸۸). تحلیل نمادینی عناصر خاک و باد در اساطیر و شاهنامه فردوسی براساس نقد اسطوره. ادب پژوهی، ۳(۱۰)، ۵۷-۸۲.
- قربانی مادوانی، زهره، آقابابایی، سمیه. (۱۴۰۰). تحلیل مقایسه‌ای استعاره‌های مفهومی در اشعار فروغ فرخزاد و غاده السمان بانکیه بر حوزه مفهومی عشق، متن پژوهی ادبی، ۲۵(۸۹)، ۲۷۳-۳۰۵.
- قویمی، مهوش (۱۳۸۴). تحلیل ساختاری - زبان‌شناختی شعر (باد ما را خواهد برد). نشریه بخارا، ۵(پیاپی بهمن و اسفند، ۴۷)، ۲۸۱-۳۰۵.
- موسوی، سیده زهرا، ذوالفقاری، محسن و بشیری، زهرا. (۱۳۹۷). تحلیل بلاغی عناصر چندمعنایی در شعر فروغ فرخزاد. متن پژوهی ادبی، ۲۲(۷۸)، ۱۴۸-۱۲۵.
- وائق عباسی، عبدالله، مشهدی، محمد امیر و رضایی، رؤیا (۱۳۹۴). تحلیل ساختار اسطوره‌ی «باد» در شاهنامه. شعر پژوهی (بوستان ادب)، ۷(۳)، ۱۵۳-۱۷۰.

References

- Abbasi, H. Ramyar, R. (۲۰۰۰). A Study of Religious Signs of Forough Farrokhzad's Poetry According to Peirce's Theory of Signs. *Literary Text Research*, .. (۶۶), ۳۳۳-۰۰۰: :: ۲۲۵۵۴/ltr. ۲۰۲۰, ۳۷۱۶۸, ۲۴۷۷
- Alavi, R. & Ebrahimi, S. (, , , ,). Mythological Reading of "In Those Days" By Forough Farrokhzad through Looking Glass of Northrop Frye. *Persian Language and Literature*, ۴(۳۳), ۷۷-۱۴۴. <https://www.sid.ir/en/journal/ViewPaper.aspx?id=۳۸۰۰۱۶>
- Arian, H. Talkhabi, M. (۲۰۰۰). Conceptual analysis of death in Forough's poetry based on cognitive metaphore theory. *The Journal of Linguistic and Rhetorical Studies*, ۱۱(۲۲), ۷-۶۶. ۰۰ ۲۲۷۷۵/jlrs. ۲۰۲۰, ۱۸۹۰۰, ۱۵۸۷

- akhtary, M. (۴۴۴۴). Wiewing of Forough Farokh`zad poem and thought. *Literary and rhetorical research*, ۲(۴), ۷۷-۸۸۸
- Chamankar, Roja. (۰۰۹۹). Rereading the poem "The wind will take us away. <https://vaznedonya.ir/News/۶۸>.
- Dastghib, Abdollali. (۲۰۰۰). "Dual Aspects of Love and Fear of Decay in Forough's Poetry", Compiled by of Shahnaz Moradi Kochi, Letter of Recognition of Forough Farrokhzad. Tehran: Qatreh Publishing.
- Farrokhzad, Forugh. (۹۹۹۹). *Another Birth*. ۵۵th Edition. Tehran: Morvardi Publishing.
- Farrokhzad, Forugh. (۱۸۸۹). Let Us Believe in the Beginning of the Cold Season. ۱۱th Edition. Tehran: Morvardi Publishing.
- Frye, Northrope. *Anatomy of Criticism*. (۹۹۷۷). Four Essays. N. J.: Princeton University Press.
- Ghaemi, F. Yahaghi, M. & Poor Xhaleghi, M. (۹۹۹۹). An Archetypical Criticism of the Symbolic Aspect of the Elements \"Earth\" and \"Air\" in Mythology and Ferdowsi's Shâhnâmeh. *Journal of Adab Pazhuhi*, . (۰۰), ۷۷-۲۲.
- Ghorbani Madavani, Z. Aghababaei, S. (۱۱۱۱). Comparative Analysis of Conceptual Metaphors in the Poems of Forough Farrokhzad and Ghadah Al-Samman Based on the Conceptual Domain of Love. *Literary Text Research*, ۵۵(۹۹), ۳۳۳-۵۵۵: :::: :: ۲۲۵۵۴/ltr.۲۰۲۰, ۴۶۸۴۷, ۲۸۲۷.
- Griffith, Kelley. (, , ,). *Writing Essays about Literature: a Guide and Style Sheet*. Edition ۷. Cengage Learning.
- Haji Aghababai, Mohammad Reza, Salehi, Narges. (۶۶۶۶). Love and its functions in Forough Farrokhzad's poems. Contemporary Persian Literature Conference, ۶۶۶۶.
- Jung, Carl Gustav. (۹۹۹۹). The archetypes and the collective unconscious. Collected works. *Trans. RFC Hull. Ed. Herbert Read, et al*, ۰۰, ۷۷۷۷-.. .
- Jung, Carl Gustav. (۱۸۸۴). *The Spirit of Man in Art and Literature*, Routledge.
- Jung, Carl Gustav. (۰۰۱۱). *Dreams*. Edition ۲. Routledge.
- Makaryk, I. (Ed). (۹۹۹۳). *Encyclopedia of contemporary literary theory: approaches, scholars, terms*. University of Toronto Press.

- Mosavi, S. Zolfaghari, M. Bashiri, Z. (۱۳۸۸). Rhetorical Analysis of Polysemy Elements in Forugh Farokhzad's Poetry. *Literary Text Research*, .. (۸۸), ۸۸۸-۵۵۵: iii i ۰۰ ۲۲۵۵۴/Itr. ۲۰۱۷, ۱۴۴۰۵, ۱۵۵۸
- Payandeh, Hossein (،، ۴۴). Fall in literature. An Interview with Hossein Payandeh about the fall and its implications in literary texts. Etemad newspaper, Wednesday, November ۴, ۵۵۵۵. <http://hosseinpayandeh.blogfa.com/tag>.
- Qawīmī, Mahwaš. (۰۰۰۵). Structural-linguistic analysis of the Poem: The Wind Will Take Us Away by Forough Farokhzad. Bukhara magazine, ۵ (consecutively in Bahman and Esfand, ۷۷).
- Rahmanian, Z. & Adlparvar, L. (۰۰۰۰). Symbolism in poems of Frough Farokhzad. *Critique, Analysis and Aesthetics of Texts*, ۲(۳), ۵۵-۲۲۲.
- Shamsia, Siros (۴۴۴۴). Literary criticism. Fourth edition. Tehran: Ferdows.
- Shamsia, Siros. (۹۹۹۲). A Review on Forough Farokhzad. Tehran: Morvarid Publishing.
- Taslimi, 'Ali. (۹۹۹۹/۱۸۸۸SH). Naqd-e adabi: Nazarye-hā-ye adabi o karbord-e ān-hā dar adabyāt-e Fārsi (Literary criticism: Literary Theories and its Application in Persian Literature). Tehran: Ketāb-e Āmeh.
- Vasegh Abbasi, Abdollah; Mashhadi, Mohammad Amir; Rezaie, Roya. (۵۵۵۵). ythic structure analysis "wind" in the Shahnameh. *Journal of Poetry Studies (boostan Adab)*, ۷(۳), ۳۳۳-۰۰۰.
:: ۲۲۹۹۹/jba.۰۰۵۵ ۰۰۲۲
- Yung, Carl Gustav & Violet S. De Laszlo. (۱۵۵۸). *Psyche and Symbol: A Selection from the Writings of C. G. Jung*. Doubleday.
- Zolfagharkhani, M. (۰۰۰۰). Woman-Nature Principle in Forough Farokhzad's Poetry and her Nature-oriented Thoughts. *Journal of Lyrical Literature Researches*, ۸۸(۴۴), ۳۳۳-۲۲۲.
:: ۲۲۱۱۱/jllr.۰۰۰۰ ۲۲۲۲.

An Archetypal Reading of Forough Farrokhzad's "The Wind Will Take Us Away" from the Perspective of Northrop Frye **Seyyed Reza Ebrahimi**

Assistant Professor, Department of English Language and Literature,
Sanandaj Branch, Islamic Azad University, Sanandaj, Iran

Abstract

In his *Anatomy of Criticism*, Northrop Frye argues that the mythical mode is the most abstract and stylized of all literary modes. Frye uses the seasons in his archetypal schema, aligning each season with a literary genre. He argues that a hero's life mimics the cycle of the yearly seasons, with comedy aligning with spring, romance with summer, tragedy with autumn, and satire with winter. Critics consider Forough Farrokhzad's "Another Birth" collection to be the manifestation of her intellectual and poetic evolution cycle, endowed with a profound look and thought about the myth of creation. One of the notable poems in this collection is "The Wind Will Take Us Away". Using Northrop Frye's Archetypal criticism, this study aims to investigate the transformation in the vision and thought that the poem presents in the archetypes expressed with the concepts of the seasons. The findings show that the subject of the poem, passing through the love myth and romance of her life and entering the field of the winter myth, achieves understanding, awareness, and new experiences, making a thoughtful expression of the concept of love. This transformation can be found in the transformation of the concept of love, which passes from a physical, transitory concept associated with destruction and coldness, to a heavenly and eternal sphere that is comforting, warm, and life-giving.

Keywords: Northrop Frye, Archetypal criticism, mythos of spring and winter, *The Wind Will Take Us Away*, Forough Farrokhzad.